

# به نام خدا

(بمناسبت سالروز **قتل** امیر کبیر در 1230 ه . ش)

**میرزا تقی خان امیرکبیر** در برابر ( مهدعلیا و ناصرالدین شاه )  
( حق با کدامیک بود ؟ )

دکتر امیر حمدالله صادقی نیا : کارشناس امور فرهنگی و پژوهشی بنیاد ایران شناسی

\*\*\*\*\*

## خلاصه مقاله :

میرزا تقی خان، در دوران خدمتش در دستگاه اداری عباس میرزا و جانشینش محمدشاه قاجار به چند سفر خارجی رفت . دو سفر به روسیه و يك يا دوسفر هم به عثمانی. فرصتی که تا آن زمان نصیب کمتر کسی از زمامداران ایران شده بود. هرکدام از این سفرها که برای انجام مأموریتی صورت گرفت، هم ویژگی خاصی داشت و هم آثار متفاوتی در وی به جای گذاشت.



بازدید از مراکز صنعتی و علمی روسیه تزاری و برخورد با آن ترقیات شگرف در امیر احساسات خاصی ایجاد کرد. سفر دیگر میرزا تقی خان که در تکوین شخصیت سیاسی و بالابردن کارآیی دیوانی و حکومتی وی نقش بسیار مهم و ثمربخشی داشت، سفر وی در رأس يك هیأت سیاسی به ارزنة الروم عثمانی بود. از میان عواملی که در تکوین شخصیت امیرکبیر چه فردی و چه اجتماعی و سیاسی مؤثر واقع شده اند بی گمان تأثیر مشاهدات، دیدارها، مأموریتها و گفتگوهای سیاسی وی در دو سفر مهمش به روسیه و عثمانی نقش بسیار زیادی داشته اند.

اما موضوع بسیار مهمی که در مورد افکار و اندیشه های امیرکبیر باید ذکر شود جنبه و بعدی از افکار و شخصیت سیاسی اوست که تاکنون از نگاه افکار عمومی پنهان مانده و به جز عده ای معدود از پژوهشگران و محققین آگاهی

و اطلاع چندانی از آن ندارند. این ویژگی مشخص که دقیقاً ارتباط مستقیمی نیز با موضوع پژوهش ما دارد به جنبه هایی از افکار و احیاناً اقداماتی مربوط می شود که طی آن چهره این راد مرد بزرگ تاریخ کشورمان را نه تنها به عنوان یک اصلاحگر سترگ، بلکه به عنوان اولین اندیشمندی معرفی می نماید که قصد داشته تغییرات اساسی در آیین سلطنت استبدادی ایران بوجود آورده و متأثر از نظام دموکراسی حاکم بر کشورهای اروپایی ( خصوصاً انگلیس) سیستم حکومتی در ایران را بر بنیان تازه ای استوار نماید.

تردید نیست که در تفکر سیاسی امیر کبیر در مورد کنسلیطوسیون (= کنسلیطوسیون: پیش از وضع لغت مشروطه به معنی حکومت مشروط به قانون، از این واژه با همان مفهوم استفاده می شده است. ) و ی به چند عامل نظر داشته است :

اول تعدیل ( سلطنت مطلقه )، یعنی مترصد بود دولتی بسازد که هوس واراده ی مطلق فردی حاکم نباشد. دوم توزیع قدرت در دستگاه صدرات از طریق ایجاد وزارتخانه های مختلف و تقسیم کار و مسئولیت در میان وزیران. سوم اجرائی ( حقوق ثابت ) یعنی امنیت جان و مال افراد ، خواه رعیت خواه وزیر و صدراعظم و تحقق این اهداف به زبان ساده یعنی کودتا بر علیه رژیم سلطنتی قاجار .

به نظر می رسد با آگاهی یافتن به این جنبه از تفکرات امیرکبیر و بررسی دقیقتر ( فارغ از جنبه های احساسی عاطفی نسبت به جنبه های بسیار مثبت شخصیت و اقدامات امیر کبیر ) روابط شخصی و کاری بین امیر کبیر و ناصرالدین شاه و همچنین شناخت بیشتر از شخصیت سیاسی مهد علیا مادر ناصر الدین شاه و مهمتر از همه توجه داشتن به شرایط زمانی و مکانی، بتوان تا اندازه زیادی پرده از روی معمایی ماجرای برکناری و قتل امیر کبیر برداشت و آنر از زاویه جدیدی مشاهده نمود.

در مورد رابطه کاری بین امیرکبیر و ناصرالدین شاه لازم به ذکر است که برخی از پژوهشگران از جمله دکتر فریدون آدمیت اعتقاد دارند که امیرکبیر در دوران صدارت خود ناصرالدین شاه را در جریان کلیه امور حکومتی حتی جزیی ترین امور قرار می داده ، اما واقعیت این است که نتیجه تحقیقات و پژوهشهای انجام شده در این زمینه نشان می دهد که امیرکبیر بجز موارد بسیار جزیی (آنهم بیشتر در اموری مانند مخارج دربار و...) ناصرالدین شاه را در جریان گردش امور حکومتی و سیاسی قرار نمی داده است.

و در مورد برخوردهای مهد علیا نیز باید گفت : آنچه در بحث ما مورد نظر است بیشتر حول محور شناخت و ی از منافع طبقاتی خود و خانواده اش در ارتباط با حرکتها و جریانهای سیاسی دور می زند که در این زمینه مهدعلیا بی تردید سرآمد تمامی بزرگان طایفه قاجار اعم از شاه و شاهزادگان و درباریان بود. او با مشاهده اعمال و عملکرد امیرکبیر و پی بردن به ماهیت افکار و ی و همچنین عکس العمل نمایندگان سیاسی قدرتهای خارجی و خصوصاً رفتار تایید آمیز وزیر مختار انگلیس به سادگی خطری که مقام سلطنت ( استبدادی ) و اصولاً حاکمیت خاندان قاجار را تهدید می کرد را حس کرده و در صدد مقابله با آن برآمده بود.

علي ايحال اگر برخوردارهاي وي با امير كبير و هشدارهاي مداوم او به شاه از جنبه تائيري كه بر توقف روند پيشرفت واصلاحات جامعه وآگاهي مردم ايران گذاشت را قابل مذمت ونكوهش مي دانيم، با نگاهی از زوايه اي ديگر واز منظر منطقي كه خودش براي اينگونه اعمال قائل بود ( حفظ قدرت سياسي واجتماعي خاندان قاجار وتثبيت سلطنت ناصر الدين شاه) بي گمان بايد در قضاوت خود رعايت انصاف را نموده واز نسبت دادن تامي خصائل منفي به مهد عليا خودداري نمايم.

بنابراين به سادگی می توان تشخیص داد كه سرنوشت امير و حكومتش مختوم بود. به گفته خودش خواستند او را « بالمره خراب، و هم جميع كارهاي پخته را خام » گردانند و چنين كردند.



شاه را دشمنان امير محاصره كردند. عوامل توطئه عزل و نهايتاً قتل اميركبير طبق اسناد موجود عبارت بودند از: مهد عليا، ميرزا آقاخان نوري، پسر دايي هاي شاه از جمله شيرخان عين الملك ايلخان طايفه قاجار، سردار محمد حسن خان ايرواني داماد محمد شاه و مهمتر از همه وزراي مختار انگليس و روسيه.

سرنوشت امير در نهايت ملعبه ي دسيسه دربار و بازچه سياست انگليس و روسيه شد. در عزل امير، جهت اصلي فعاليت شامل اقدامات مهد عليا، شيل وزير مختار انگليس و ميرزاآقا خان نوري بوده است. اما در مورد صدور حكم قتل ميرزاتقي خان، علاوه بر عوامل مذکور نقش پرنس دالگوركي وزير مختار روسيه به نظر اينجانب از همه پر رنگ تر مي نمايد و در حقيقت آخرين ميخ بر تابوت امير كبير را پرنس دالگوركي با زيركي تمام كوبيد.

## واژگان کلیدی :

اميركبير ، ناصرالدين شاه ، فراهان ، مهد عليا ، گريبايدوف ، انگليس و روسيه و عثمانی، کنسطينوسيون ، طايفه قاجار ، شيل وزيرمختار انگليس ، پرنس دالگوركي وزير مختار روسيه .

## رشد و شكوفایی اميركبير

ميرزا تقی خان اميركبير اهل فراهان است و دست پرورده خاندان قائم مقام فراهاني .

میرزاتقی پسر کربلایی قربان ، آشپز خاندان قایم مقام فراهانی در سال 1807 در هزاوه از روستاهای فراهان اراک متولد شد و چون پدرش درخانه میرزا عیسی قائم مقام ( میرزا بزرگ) خدمت می کرد، فرصت یافت به مکتب برود و به اصطلاح میرزا شود . برای آنکه میرزا تقی، بعداً امیرکبیر شود لازم بود در شرایطی قرار بگیرد که قرار گرفت و از امکاناتی برخوردار شود که زمانه او را می ساخت .

فراهان همچون تفرش و آشتیان و گرکان مجموعاً کانون واحد فرهنگ دیوانی و ( اهل قلم ) بود. ناحیه ای مستوفی پرور. چه بسیار دبیران و مستوفیان و وزیران از آن دیار برخاستند که در آن میان چند تنی به بزرگی شناخته شده و در تاریخ ایران آثار برجسته ای برجای گذاشته اند. از این نظر میرزا تقی خان نماینده فرهنگ سیاسی همان سامان است.

از نظرگاه دیگر، در نظام اجتماعی ایران سنتی کهن بود که طبقه خواص واعیان و توانگران در سرپرستی گماشتگان و وابستگان خود نوعی تعهد و مسئولیت می شناختند . خانه زادان را به چشم فرزندی نگاه می کردند و هرگاه در میانشان اطفال زیرکمی می یافتند، آزادوار به تربیتشان می پرداختند و آنها را با فرزندان خویش پیش معلم سرخانه به درس خواندن می گماشتند و بین آنها تبعیضی روا نمی داشتند. آن بنیاد اجتماعی که از خصوصیات نظام شبه فئودالیسم ایرانی بود، مجال می داد که برخی فرزندان طبقه پیشه ور و ( اواسط الناس ) جوهر ذاتی خود را بروز دهند و در رده اجتماعی پایگاه بالاتری بدست آورند.

پس شگفت نیست که بسیاری از افراد طبقه نخبگان، پسران همان خدمتگزاران باشند. نمونه تمام عیار این وضعیت ، امیرکبیراست و در حقیقت در تکوین شخصیت او ، میراث تربیتی میرزابزرگ و میرزا ابوالقاسم قایم مقام کاملاً نمودار است .(28)

از طرف دیگر میرزا تقی خان فراهانی سیاستمدار، پرورده دستگاه اداری عباس میرزا و قایم مقام در آذربایجان است و در دورانی بسیار بااهمیت و سرنوشت ساز کار دولتی را با عنوان منشی و دبیر در این دستگاه آغاز کرد و به سرعت از خود کاردانی و استعداد نشان داده ضمن خدمت دولتی بتدریج پرورش یافت و از نزدیک شاهد تحولات و دگرگونیهای بیشمار آن خطه گشت که دارالسلطنه و ولیعهد نشین همه دوران قاجار بود. آذربایجان دردهه های آغازین سده نوزدهم میلادی از دو سو می توانست تحت تأثیر دگرگونیهای جدید علمی ، سیاسی ، نظامی و اقتصادی – اجتماعی اروپا که در آن انقلاب صنعتی رخ داده بود قرار گیرد . هم از طریق روسیه و هم از طریق عثمانی، این دو امپراطوری که هر یک ویژگیهای خود را داشت و هر کدام به سهم و نوع خود در آشنایی ایرانیان و بخصوص نخبگان آذربایجان با مظاهر فرهنگ و تمدن جدید اروپا نقش مهمی را ایفا کرده بودند . به خصوص روسیه که به خاطر جنگهایش با ایران در غرب دریای خزر و توسعه طلبی های ارضی آن کوتاه زمانی موجودیت پادشاهی قاجارها و حتی خود ایران را با خطر مواجه ساخت.

نخستین سفر خارجی میرزاتقی خان به روسیه بود. به دنبال کشته شدن الکساندر گریبایدوف و اعضای هیئت سیاسی رسمی روسیه در ایران، که بر اساس یکی از مفاد عهد نامه ترکمن چای برای تأسیس و اقامت در سفارت روسیه به تهران آمده بود، قرار شد هیئتی از ایران به سرپرستی تشریفاتی خسرو میرزا، یکی از پسران عباس میرزای ولیعهد، جهت عذرخواهی از طریق قفقاز عازم روسیه شوند. گریبایدوف در سال 1828م. به ایران آمده و چند ماهی بعد از آن در تهران کشته شده بود.

این هیئت که ریاستش عملاً با محمدخان زنگنه، امیرنظام آذربایجان بود، میرزا تقی خان وزیر نظام را هم با خود همراه داشت. در سال 1829م. که این هیئت به روسیه رفته است، میرزا تقی خان باید 23 ساله بوده باشد. در این سن و سال بود که پسر امیر به آستانه دنیای جدید علم و صنعت رسید و خاطر نقش پذیر وی همه تجلیات و مظاهر مفید و ترقی آنرا اخذ کرد و محسور آن شد.

یادآوری می‌کنیم که در آغاز قرن نوزدهم میلادی روسیه در میان کشورهای صنعتی مانند انگلستان و فرانسه جای نداشت و تازه گام در راه صنعتی شدن گذارده بود. طبیعی است که امیر به مقتضای مأموریت خویش بایستی با دقت نظر و توجه کامل به مسایل سیاسی بنگرد و باهوشی سرشار و نکاویت فوق العاده خویش، با اسرار دست اول سیاستهای استعمارگران و نحوه ارتباط آنها آشنا شد و آثار گرانبهایی در وجود خویش ذخیره کرد. اما نکته جالب در این سفر بازدید هیئت ایرانی از شهرهای صنعتی روسیه است که تأثیر بسیاری بر اعضای هیئت و به خصوص شخص امیر باقی گذاشت. بازدید از مراکز صنعتی و علمی روسیه تزاری و برخورد با آن ترقیات شگرف در امیر احساسات خاصی ایجاد کرد.

او از فاصله ای که میان دو کشور همسایه، و ترقی و تکامل مشاهده کرد به شدت تحت تأثیر واقع شد و رنج برد و در عین حال آتشی در درون سینه اش برای تجدید وضع و ایجاد تحول در ایران شعله کشید.

هیئت ایرانی در شهر تفلیس از کارخانه های عظیم ابریشم و حریربافی و اسلحه سازی بازدید کردند و تأسیسات فرهنگی آن شهر از جمله دبستان چهار کلاسه فرزندان گرجی و مسلمان را مشاهده کردند.

در شهر تول یا تولا کارخانه غول پیکر اسلحه سازی و مقدار سرسام آور تولیدش آنها را تحت تأثیر قرارداد (یک نتیجه آشکار اطلاع از قدرت نظامی روسیه آن بود که امیر به درستی در دوران زمامداریش کوشید این کشور از درگیری نظامی با روس و انگلیس دوری جوید. او به درستی میدانست که دولت ایران از نظر نظامی در برابر دو دشمن شناخته شده ضعیف است و هر توسل به زور و جنگی پیامدهای ناگواری خواهد داشت). در شهر مسکو هم دیدار از دانشگاه بزرگ و منظم و وسیع با آزمایشگاههای مدرن و کلاسهای تشریح و کتابخانه معظم و جامعش و دانشگاه نظامی و مریضخانه مخصوص نظامیان، آنها را بیش از پیش به فاصله زیادی که میان دو کشور همجوار موجود است متوجه نمود. در پایتخت روسیه سن پترزبورگ، ایرانیان هر روز به دیدن یکی از مؤسسات علمی و صنعتی رفتند. کارخانه های توپ ریزی، باروت سازی، کاغذ سازی، بلور سازی و فلز تراشی یکی پس از دیگری

مورد بازدید قرار گرفت . دیدن دارالفنون و رصدخانه بزرگ مسکو و ضرابخانه و اتاق تجارت و بالون سازی و مدارس ابتدایی و عالی و... همه برای ایرانیان جالب، آموزنده و حسرت بار بودند. باز تاب همه این دیدارها را می توان در اقدامات اصلاحی امیر در زمینه های عمرانی و صنعتی و فرهنگی مشاهده کرد .

می توان چنین نتیجه گرفت این سفر و دیدن آن ترقیات روح حساس و اراده سازنده امیر را تحت تاثیر قرار داده و او را به فکر نجات و ترقی و تکامل کشور انداخته است. سفر روسیه برای میرزا تقی خان که اوان جوانی را می گذرانید بسیار آموزنده بود و تاثیر زیادی در نمو فکری او داشت.

امیر در این سفر مورد توجه امیر نظام زنگنه واقع گشت و در باز گشت به ایران داخل خدمت استیفای حکومت آذربایجان شد. از این به بعد امیر از پشتیبانی قایم مقام و امیر نظام هردو برخوردار بود.

سفر دیگر میرزا تقی خان که در تکوین شخصیت سیاسی و بالابردن کارآیی دیوانی و حکومتی وی نقش بسیار مهم و ثمربخشی داشت، سفر وی در رأس یک هیأت سیاسی به ارزنة الروم عثمانی بود.

این سفارت که در سال 1843م. آغاز و تا سال 1847م. به طول انجامید در واقع چشم امیر را کاملاً بر روی سیاست و سیاست بازی و دیپلماسی و روابط خارجی گشود.

سفارت به ارزنة الروم، کوششی بود برای انعقاد عهدنامه ای که محدوده مناسبات و خطوط مرزی ایران و عثمانی را مشخص کند و نقطه پایانی باشد بر چند قرن منازعه و جنگ میان ایران و عثمانی. اهمیت دیگر این سفارت در آن بود که طرفین با حضور نمایندگان سیاسی انگلستان و روسیه قرار بود با یکدیگر مذاکره کنند. فریدون آدمیت در ارزیابی اهمیت این عهدنامه می نویسد: « کنفرانس ارزنة الروم که بیش از چهار سال طول کشید و در سال 1263 هـ. ق/ 1847 م . بسته شد، نماینده آخرین دوره تحول تاریخی در روابط ایران و عثمانی است که از یک سو مجموع اختلافات قرون گذشته دو کشور در آن نمایان است و از سوی دیگر پایه روابط جدید دو دولت را ( حتی تا زمان بوجود آمدن دولت عراق پس از جنگ جهانی اول ) همان عهدنامه بنیان گذارد. از این رو کنفرانس ارزنة الروم در تاریخ روابط ایران و عثمانی پرمعنا و با اهمیت است. اما نه گزارش درستی از آنچه در این مجمع سیاسی گذشته، انتشار یافته و نه سهمی که میرزا تقی خان در آن گفتگوها و تصمیم های آن داشته دانسته شده و نه به طریق اولی ارزش آن در تحول تاریخی مناسبات دو کشور همسایه شناخته گردیده است.» (29)

اهمیت مقام تاریخی امیر کبیر به نظر دکتر فریدون آدمیت به سه عامل اصلی ارتباط دارد: نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید، پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی و اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاقی مدنی .

دو دیدار با امپراتور روسیه یکی در 23 سالگی و دیگری در فاصله ای کمتر از ده سال بعد، دیدار با مأموران سیاسی و اداری عثمانی که به هر حال آنها زودتر با مظاهر تمدن غرب آشنا شده بودند، دیدار با فرستادگان

سپاهیان و مأموران اروپایی که تعدادشان و حضورشان در تبریز به مراتب از تهران بیشتر بود، شرکت در جنگ‌های ایران و روسیه و مشاهده شکست‌های نظامی ایران و مشاهده کوشش‌های دستگاه اداری عباس میرزا جهت انجام اصلاحات، مشاهده ترقیات مادی منطقه قفقاز که به تازگی از ایران جدا شده بودند و در حد خود به راه صنعتی شدن می‌رفتند، همه اینها بر روحیه پویا و جوان او اثر می‌گذاشت که بازتاب آنرا به هنگام صدارتش در سال‌های بعد مشاهده می‌کنیم. به نظر آدمیت و دیگر منابعی که از این زاویه به مسئله می‌نگریستند، این تجربه و معرفت عینی در رابطه با دیدارها و گفتگوها و بخصوص شکست‌های نظامی و سیاسی از روسیه تازیانه عبرتی بود که شخصیت او را تکان داد و هوشیار کرد؛ بر دانشش افزوده شد و مختصری هم زبان روسی یادگرفت اما نه به آن اندازه که بتواند از نوشته‌های روسی مستقیماً بهره‌مند گردد. آنچه امیر در سفارت عثمانی بدست آورد بیشتر سیاسی بود و فن به کارگیری دیپلماسی که زبان سیاست است را بهتر و بیشتر آموخت. نخستین نتیجه آن سفر، تکمیل زبان ترکی بود که در اثر اقامت در تبریز با آن آشنا شده بود. چهار سالی که در عثمانی گذرانید او را قادر ساخت با نماینده دولت ترکیه، به ترکی استانبولی (بدون حضور مترجم) صحبت کند. (30)

باتوجه به شکل جغرافیایی ترکیه امروزی، می‌دانیم که ارزنة الروم از استانبول فاصله بسیار دارد، اما امیر در سفارت خود در ارزنة الروم با تنظیمات عثمانی آشنا شد و از تجربه عثمانی‌ها و مصریها در زمینه اخذ تمدن غربی آگاه شدو جالب اینکه در این سفر همواره از سیستم حکومتی کشورهای اروپایی به خصوص نوع آلمانی آن پرس و جو می‌کرد. در این سفر فرصت یافت برخی از آثار فرانسوی را گرد آورد که بعدها دستور ترجمه آنها را صادر کرد. اطلاع از آن منابع و آثار در افزایش دانش او و سپس تغییر بینش نسبت به مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان تأثیر فراوانی داشتند. هرچند خود عثمانی‌ها در اخذ تمدن غربی علاقه ای نشان نمی‌دادند و برعکس ایرانیان که تشنه علوم و فنون جدید بودند آنها تعهد داشتند که چیزی از تمدن غربی را نیاموزند اما حوادث قرن نوزدهم و برتری و فشار دولتهای غربی بالاخره هم عثمانیها و هم ایرانیها را وادار ساخت تا شکل و ساختار امپراتوریهای گذشته را تغییر داده و دست به اصلاحات بزنند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که امیرکبیر، زاده نیازهای تاریخی زمان خود و پرورده بخشی از حاکمیت بود که به درستی درک کرده بود که راه نجات ایران از فلاکت و فقر و عقب ماندگی، داشتن صمیمیت در مدیریت امور و کسب علوم و فنون تازه ای بود که اروپائیان را در سده های هیجدهم و نوزدهم از ایران و شرق به طور کلی جدا کرده بود.

یکسال پس از اتمام مأموریت ارزنة الروم و پس از مرگ محمدشاه در حالیکه اوضاع کشور و دربار ایران دچار آشفتگی فراوانی بود. امیرکبیر در قالب شخصیتی ظهور کرد که به یاری ایران و شخص ناصرالدین میرزای ولیعهد شتافت و با عقل و کاردانی و درایت علاوه بر اینکه ناصرالدین شاه را بر تخت سلطنت نشاند و موقعیت وی را تثبیت نمود به اوضاع کلی کشور نیز سروسامانی نسبتاً مطلوب بخشید.

امیرکبیر به منظور اصلاح اوضاع اجتماعی ایران می‌خواست خرید و فروش حکومت ولایات را براندازد، طبقه دهقان را از ستمگریهای گذشته آزاد کند و اصول مالیاتی ایران را تغییر دهد. پس مالیه و خزانه مملکت را

سروسامانی داد و از مواجب و مستمریهای گزاف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیون کاست و برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد. برعایدات دولتی افزود و میان خرج و دخل دولت موازنه برقرار نمود و به تربیت صاحب منصبان جدید پرداخت. قشون دائمی را مجدداً احیا کرد و ساخلوهای دایمی مرزی برقرار ساخت. کارخانه های اسلحه سازی و توپ ریزی احداث کرد، برای سربازان و صاحب منصبان لباس متحدالشکل نظامی ترتیب داد و درجه های نظامی را تحت قانون جدید مشخص گردانید. برای تأسیس نیروی بحری، کشتیهای جنگی سفارش داد. آیین آزار و شکنجه را ممنوع گردانید و رسم بست نشستن را شکست. در اصلاح دستگاه عدالت، دیوانخانه و دارالشرع را بر اصول تازه ای بنیاد نهاد، اقلیت های مذهبی زرتشتی و مسیحی و یهودی را از اجحاف های اجتماعی رها کرد. تملق گوئی و القاب و عناوین ناپسندیده اهل دولت و مدیحه سرایی شاعران را منسوخ نموده، هرزگی و لوطی بازی و قداره کشی و عربده کشی مستانه در کوی و برزن را از بین برد.

در اصلاح امور شهری، چاپارخانه و پست جدید را راه انداخت، قانون تذکره دادن را بنیان گذارد، آبله کوبی را تعمیم داد و جزوه هایی در مبارزه با آبله و وبا میان مردم و روحانیون منتشر نمود. به سنگفرش کردن کوچه ها پرداخت و نخستین بیمارستان دولتی را احداث کرد. برای نشر فرهنگ مدرسه دارالفنون را بنا کرد. این مدرسه نخستین مدرسه غیرمذهبی کشور بود که استادان و معلمان آنرا از کشورهای اروپایی خصوصاً اتریش استخدام کرده بود. دارالفنون برای محصلان خود که اغلب از فرزندان اشراف و اعیان بودند، کلاسهای زبانهای خارجی، علوم سیاسی، مهندسی، کشاورزی، معدن، طب، دامپزشکی، علوم نظامی و موسیقی گروهی ترتیب داد. به ترجمه کتابهای اروپایی در پاره ای از فنون پرداخت، چاپخانه های جدید را توسعه داد و روزنامه دولتی (وقایع اتفاقیه) را تأسیس نمود. هیأتی از مترجمان زبانهای خارجی تشکیل داد و باب روزنامه های فرنگی را به ایران بازکرد. کارخانه های مختلف صنعتی و پارچه بافی ایجاد کرد، از صنایع ملی حمایت کرد و امتعه وطنی را معمول ساخت، استاد معدن شناس استخدام کرد و محصولات ایران را به نمایشگاه بین المللی لندن فرستاد... چندین سد روی رودخانه ها بست، شیلات را از دست اتباع روسیه گرفت، از بازرگانی داخلی و خارجی ایران پشتیبانی جدی نمود، بر میزان صادرات ایران افزود و آزادی واردات را محدود ساخت. با کهنه پرستی به پیکار برخاست و حمایت از حقوق اقلیتهای مذهبی از اصول سیاسیش بود. (31)

در عرصه عمل و سیاست، گرایش به مبارزه با دخالت و سلطه بیگانه و استعمار و اهمیت دادن به حاکمیت ملی در سیاست امیرکبیر به خوبی پدیدار گشت. در اندیشه امیرکبیر خود آگاهی ملی و توجه به منافع ملی و مقابله بانفوذ بیگانه به وضوح دیده می شود.

وی نماینده ناسیونالیسم ایرانی در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپایی است. به ویژه در عرصه سیاست خارجی امیرکبیر، ناسیونالیسم عنصری قوی و نیرومند است و در تمام کارهایش به وضوح دیده می شود. دکتر پلاک اتریشی می گوید: «میرزا تقی خان مظهر وطن پرستی است که در ایران امر مجهول است.» وزیر مختار انگلیس که از روزاول تا آخر صدارت امیر با او در کشمکش بود و اغلب از کارهای وی انتقاد می کرد، اعتقاد دارد که



امیریکی از افراد انگشت شماری است که نیک بختی و وطنش را در دل دارد و در جای دیگر می نویسد که «قدرت فکر و وطن پرستی امیرنظام و عشق او به خوشبختی ایران جلب احترام کرده است.»

میرزا جعفرخان مشیرالدوله امیر را می ستود که غیرت ملت و خاک و برای آنچه به سود ایران بود کمال غمخواری و دلسوزی داشت. یکی از تاریخ نگاران انگلیسی که دیدگاهش نسبت به امیر به خاطر مخالفتی که با منافع و اهداف انگلیس در ایران داشت با بدبینی خاصی همراه است می نویسد: «ایستادگی میرزاتقی خان در دفاع از حقوق حاکمیت ایران در سیاست او علیه دو دولت نیرومند روس و انگلیس جلوه گر است گرچه گاه به تعصب در وطن پرستی و شوونیسم می رسد.» (32)

اما با همه این اوصاف حکومت امیر نه مبتنی بر مشارکت سیاسی مردم در تصمیمات سیاسی، بلکه ماهیتی داشت که از آن به عنوان استبداد منوره یاد کرده اند و در ارزشیابی آن باید گفت که حکومت اوسه جنبه بسیار مهم داشت: یکی اینکه برپایه قانون و عدالت نهاده شده بود، دیگر اینکه به تربیت ملت معطوف بود و سوم این که رضایت و خشنودی مردم را از این روش حکومت کردن به دست آورد. (33)

هرچند با تعریفی که امروزه برای ناسیونالیسم وجود دارد، نمی توان حکومت امیر را برپایه ناسیونالیسم دانست (زیرا ناسیونالیسم برپایه حاکمیت ملی است که در آن توده مردم در امر سیاست مشارکت دارند) ولی شخص امیرکبیر را بی تردید می توانیم یک ناسیونالیست عملگرای تمام عیار معرفی نمود. در شیوه حکومت امیر جایی برای مشارکت توده مردم در امر سیاست نبود و اصولاً هنوز چنین حکومتی در تاریخ ایران شکل نگرفته بود و تلاشهای افرادی چون امیرکبیر در جهت استقلال کشور و حاکمیت ملی به صورت فردی بوده و ما چاره ای نداریم بجز اینکه وی و امثال وی را ناسیونالیستهای بنامیم که بخاطر شرایط زمانی قادر به توسعه افکار و اندیشه های خود نبوده و نمی توانسته اند مبنای تفکرات ناسیونالیستی خود را برپایه مشارکت عمومی مردمی بنا نهند. به همین دلیل است که با از بین رفتن خودشان، تلاشهایشان در زمینه حاکمیت ملی و مبارزه با نفوذ بیگانه ناکام ماند. کوششهای آنان از یک جریان عمومی نشأت نمی گرفت و دستاوردهایشان به علت دولتی بودن و انجام اصلاحات از بالا بعد از خودشان دوام و بقاء نمی یافتند و در بهترین شکل بجز پاشیدن بذرهایی از آزادی و نوگرایی در ذهن تعدادی از اندیشمندان و متفکران نسلهای بعدی حاصلی برجای نمی گذاشتند.

باتمامی این اوصاف تأثیر امیرکبیر را باید در تاریخ زمانش و تحولات اجتماعی دونسل بعد سنجید. همکار انگلیسی سرهنگ شیل وزیرمختار انگلیس در ایران که فلسفه تاریخ و مدنیت خوانده و در قلمرو فکر و دانش خیلی برتر از وزیرمختار بود، پایه امیر را در چشم انداز تاریخ می سنجد؛ اعتقاد واتسون این است: «اگر میرزاتقی خان می ماند و اندیشه های خود را به انجام می رسانید، بدون تردید در زمره آن کسانی شمرده می شد که به عقیده برخی از سویی خدا به رسالت تاریخی برگزیده گشته اند.» (34)

تا اینجا مطلب هر آنچه که در مورد امیرکبیر و اندیشه ها و اقدامات وی گفتیم مربوط می شد به جنبه های اصلاح گرایانه این شخصیت بزرگ تاریخ دوران معاصر ایران که دوست و دشمن جملگی بر آن معترف بوده و تمامی آنها را بی کم و کاست تأیید کرده اند. اما موضوع بسیار مهمی که در مورد افکار و اندیشه های امیرکبیر باید ذکر شود جنبه و بعدی از افکار و شخصیت سیاسی اوست که تاکنون از نگاه افکار عمومی پنهان مانده و به جز عده ای معدود از پژوهشگران و محققین آگاهی و اطلاع چندانی از آن ندارند. این ویژگی مشخص که دقیقاً ارتباط مستقیمی نیز با موضوع پژوهش ما دارد به جنبه هایی از افکار و احیائاً اقداماتی مربوط می شود که طی آن چهره این راد مرد بزرگ تاریخ کشورمان را نه تنها به عنوان یک اصلاحگر سترگ، بلکه به عنوان اولین اندیشمندی معرفی می نماید که قصد داشته تغییرات اساسی در آیین سلطنت استبدادی ایران بوجود آورده و متأثر از نظام دموکراسی حاکم بر کشورهای اروپایی ( خصوصاً انگلیس) سیستم حکومتی در ایران را بر بنیان تازه ای استوار نماید.

شاید در بین محققین و پژوهشگرانی که در مورد زندگی و شخصیت سیاسی امیرکبیر تحقیق کرده اند و از زوایای مختلف به کنکاش در ابعاد مختلف شخصیتی و اقدامات وی پرداخته اند هیچکس را نتوان با دکتر فریدون آدمیت همسان و هم طراز معرفی نمود.

دکتر آدمیت در پیشگفتاری که برای اثر بسیار ارزشمند و جامع خود ( امیرکبیر و ایران ) نوشته، درباره روش نگارش این کتاب چنین آورده است : «روش من تحلیلی و انتقادی است. در واقعه یابی نهایت تقید رادارم که هر قضیه تاریخی را تا اندازه ای [ که ] مقدر بوده است همه جانبه عرضه بدارم؛ حقیقتی را پوشیده نداشتیم از آنکه کتمان حقیقت تاریخ، عین تحریف تاریخ است. و مورخی که حقیقتی را دانسته باشد و نگوید یانایاتمام بگوید، راست گفتار نیست؛ مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ زنی پیشه کرده باشد. در سرتاسر کتاب سخنی نگفتم که مستند نباشد، و سندی ندادم که معتبر نباشد. ولی در تحلیل تاریخ مختارم و استقلال رأی دارم؛ آن جهتی از تفکر تاریخی مرا می نماید. معیار داوریهایی تاریخی ارزشهایی است که اعتقاد دارم و با آنها خوگرفته ام؛ ارزشهایی که مبنای عقلی دراند نه عاطفی. اما هیچ اصرار ندارم که مورد پذیرش همگان باشند.»

به نظر می رسد دکتر آدمیت در ترسیم سیمای عمومی امیرکبیر به این مطالب کاملاً وفادار بوده ولی در تحلیل تاریخی خود یا بخاطر شرایط مکانی و زمانی حاکم در هنگام نگارش کتاب ( اردیبهشت 1348 ش/ 1969 م ) و یا بخاطر پابندی به ارزشهای عاطفی، نخواست یا نتوانسته تمام حقیقت را در مورد اندیشه های سیاسی امیرکبیر بازگو نماید. هر چند که باید شوق سومی را هم در این مورد از نظر دور نداشت و آن عدم دسترسی ایشان به دو مأخذ بسیار مهم در این زمینه بوده است. زیرا که خود در همان پیشگفتار صادقانه اذعان دارد که: « باید بگویم که دو مأخذ مهم هنوز به دست ما نرسیده است. ( کتابچه خیالات اتابکی) که امیرکبیر اندیشه های خود را به روزگار تبعید در آن نوشته بوده است و ( دفتر مکاتبات سری) او در دوران صدارت اثری از آنها در کتابخانه و بیوتات سلطنتی و آرشیو وزارت امور خارجه نیست.

توجه به این مطالب و همچنین نگاهی غیر احساسی به بحثی که ایشان در رابطه با اندیشه (کنسلیطوسیون) (35) امیرکبیر کرده اند، ما را به این نتیجه می‌رساند که این مهمترین جنبه و ویژگی اندیشه ای (و شاید اقدامی) امیرکبیر نمی‌توانسته از نگاه تیزبین و موشکاف ایشان پنهان مانده باشد و احتمال داده می‌شود که نامبرده در امر نتیجه گیری تسلیم شرایط عاطفی قضیه گردیده و در این مورد بخصوص در دام همان خصوصیات روانی عمومی ایرانیان یعنی اصل (مظلوم نمایی و اسطوره سازی) گرفتار آمده باشند. برای روشن تر شدن موضوع به نوشته های دکتر آدمیت در کتاب امیرکبیر و ایران خصوصاً به فصل هفتم آن مراجعه و استناد می‌کنیم .

«در دوره زمامداری امیر کبیر آیین کهن سلطنت مطلق همچنان برجای ماند. گرچه دستگاه صدارت قدرت فائقه داشت، اختیار نهایی با پادشاه بود و اراده فردی حاکم. به تعبیر دیگر، از نظرگاه فرض سیاسی، امیر محدودیتی بر اختیار مطلق سلطنت وارد نداشت، گرچه مرجعیت دولت را صرفاً از جهت قانون عدالت و الزام و مسئولیت آن نسبت به مردم می‌شناخت.

در انتقاد اصول حکومت میرزا تقی خانی، در نظر اول این ایراد موجه می‌نماید که چرا امیر در نقشه اصلاحات همه جانبه خود، به ترقی آیین سلطنت برنیامد تا باتغییر سنت کهنه حکمرانی، سیاست را بر بنیان تازه ای بگذارد و آن را با منطق طرح اصلاحات خود هماهنگ گرداند. این خود مایه شگفتی بود، و ما انتقاد را به دولت میرزا تقی خان روا می‌داریم. « دکتر آدمیت سپس می‌افزاید: در رساله میرزا یعقوب خان که به عنوان ( عریضه محرمانه ) به ناصر الدین شاه نگاشته، چند مطلب مهم از گفتگوی خود با میرزا تقی خان آورده است. از جمله اینکه امیر گفته بود: «مجالم ندادند والا خیال کنسلیطوسیون داشتم. مانع بزرگم روسها بودند وانگلیس کمال همراهی را در باطن وعده می‌داد. منتظر موقع بودم.» (36) سنجش اعتبار روایت میرزا یعقوب باید بگوئیم که او در آن زمان مترجم سفارت روسیه تهران بود و با امیر کبیر مراد و آشنایی نزدیک داشته و از اندیشه اش کم و بیش آگاه بوده است، به علاوه او عریضه اش را بیست سال پس از مرگ امیر کبیر و در اواخر عمر خودش از استانبول به ناصر الدین شاه نوشته. بنابراین دلیلی ندارد که خلاف گفته باشد. از همه مهمتر اینکه تمام مطالب دیگری که از زبان امیر در آن عریضه آورده، بدون کم و کاست با مکاتبات خصوصی امیر و شاه تطبیق می‌کنند.

بنابراین در صحت روایت منقول نویسنده شبهه ای وجود ندارد. اما اینکه منظور امیر کبیر از کنسلیطوسیون چه بوده و اندیشه اش بر چه مداری می‌چرخیده باید گفت: فرض حکومت نمایندگی نه فقط در آن زمان و حتی تا دو نسل بعد، ذاتاً موضوعیت نداشت و چیزی بی معنی بود. نشانه ای از چنان هوشیاری اجتماعی هنوز نبود، بلکه با اصطلاحات جدید امیرکبیر تازه جامعه می‌رفت که تکانی بخورد و به راه تحول سیاسی بیفتد. از این رو در وضع تاریخی زمان، مفهوم کنسلیطوسیون ناگزیر دلالت پیدا می‌کرد به نوعی از دولت منتظم، یعنی دولتی که قواعد اداره اش مضبوط، حقوق مثبت افراد از دستبرد مصون، قانون مشورت جمعی بر اراده مطلق فردی حاکم، و به هر حال اختیار فردی محدود باشد. چنان نظام سیاسی به درجات مختلف در روسیه و کشورهای ژرمنی برقرار گشته بود و دولت عثمانی هم تازه به آن خط افتاده بود. امیر کبیر تمرکز قدرت را در دستگاه صدارت بر اثر ضروریات سیاسی

زمان و نتیجه آشفته‌گی کارها در دوره فترت می‌دانست. در این باره خود تصریح دارد که: «همینکه امور دولت منظم گردید به تاسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار دست خواهد برد. (37) از آن مهم‌تر تاکید او به نقص عمده سلطنت مطلقه است. وزیر مختار انگلیس ضمن اشاره به قدرت فائده او می‌نویسد: اما «امیرنظام خود به خطر هوشیار است که در اصول سلطنت مطلقه، وضع صدر اعظم همواره در معرض خود کامگی و هوس پادشاه قرار دارد.» (38)

شیوه حکمرانی امیرکبیر دلالت می‌کرد بر نفی استبداد و سنت مالک الرقابی در نظام مطلقه شرقی. در تایید این روش، وزیر مختار انگلیس به امیر چنین می‌نویسد: «دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند، و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام بر طرف سازند.» (39)

تردید نیست که در تفکر سیاسی امیر کبیر در مورد کنسلیطوسیون وی به چند عامل نظر داشته است:

اول تعدیل (سلطنت مطلقه)، یعنی مترصد بود دولتی بسازد که هوس واراده‌ی مطلق فردی حاکم نباشد. دوم توزیع قدرت در دستگاه صدرات از طریق ایجاد وزارتخانه‌های مختلف و تقسیم کار و مسئولیت در میان وزیران. سوم اجرای (حقوق ثابت) یعنی امنیت جان و مال افراد، خواه رعیت خواه وزیر و صدراعظم.

اتفاقاً در روایت میرزا یعقوب خان مشاهده می‌شود که میرزا تقی خان امیر کبیر فکر کنسلیطوسیون را در قضیه حق زندگی وزیران فاش کرده است. او می‌دانست که وزیر معزولی چون خودش دیگر حق زندگی ندارد و گفته بود: «سرانجام شاه مرا قربان خواهد کرد.» و این با نوشته وزیر مختار انگلیس که قبلاً نقل کردیم کاملاً مطابقت دارد، آنجا که شیل به پالمستون نوشته بود که امیر حتی در اوج قدرت خود به این خطر هوشیار بوده است. در اصل روایت منقول از زبان امیر کبیر دو نکته بسیار مهم نیز به چشم می‌خورد: اول آنکه مانع بزرگ نقشه امیر در تاسیس کنسلیطوسیون، دولت روسیه بود و دوم آنکه انگلیس در باطن وعده همراهی داده بود.

مخالفت روسیه در هر زمان با هر فکر اصلاحی طبیعی بود. ولی انگلیس با شناختن حق ایمنی جان و مال افراد ذاتاً موافق بوده، هر چند در گزارش‌های رسمی شیل (وزیر مختار انگلیس) چیزی مشاهده نمی‌شود که امیر خیال باطنی خود را با او در میان گذاشته باشد ولی قطعاً صحبت‌هایی بین آن دو در این زمینه صورت گرفته بوده زیرا دلیلی ندارد که شیل در نامه‌اش به امیر عنوان نماید که: «دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که ..... قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان بردارد.» علی‌احوال به قول خود امیر کبیر زمانه امان نداد که وی اندیشه خود را به اجرا در آورد و یا به عبارت خودش: «مجالم ندادند» اما اینکه گفته بود «منتظر موقع بودم» بدان معنی است که در پیش بردن نقشه‌اش مصمم و امیدوار بوده است.

به نظر می‌رسد با آگاهی یافتن به این جنبه از تفکرات امیرکبیر و بررسی دقیق‌تر (فارغ از جنبه‌های احساسی عاطفی نسبت به جنبه‌های بسیار مثبت شخصیت و اقدامات امیر کبیر) روابط شخصی و کاری بین امیر کبیر و ناصرالدین شاه و همچنین شناخت بیشتر از شخصیت سیاسی مهد علیا مادر ناصرالدین شاه و مهم‌تر از همه توجه

داشتن به شرایط زمانی و مکانی، بتوان تا اندازه زیادی پرده از روی معمایی ماجرای برکناری و قتل امیر کبیر برداشت و آنر از زاویه جدیدی مشاهده نمود.

## الف - مناسبات امیر کبیر و ناصرالدین شاه

در مناسبات ناصرالدین شاه و امیر کبیر حالت خاصی وجود داشته است.

نه به رابطه متعارفی صدر اعظم و پادشاه در نظام سیاست ایران می مانست و نه به عالم پیر و مریدی حاجی میرزا آقاسی و محمدشاه شباهتی داشت و نه شبیه وضع تحکم آمیز خشک صدراعظم مقتدری چون قائم مقام نسبت به محمد شاه بود. آدمیت می نویسد: در عالم مناسبات شاه وزیر، روش امیر به عنوان مربی نیکخواه ناصرالدین شاه شایان توجه است و یگانه هدفش



این بود که شاه فن مملکت داری بیاموزد و به مسئولیت سلطنت آگاه گردد.

اینجا به عنوان آموزگاری دلسوز و فرزانه شیوه نرمی و سختی هر دورا به کار می بست. در پرورش شخصیت سیاسی شاه، همه جا تعلیمات زیرکانه ای می دهد که در گفت و شنود با نمایندگان خارجی چنین و چنان بگوید و حتی مراقب رفتار عمومی شاه است زیرا شاه در جوانی خجول بود و گویا زود دستپاچه می شد. او حتی شاه را در مورد برخی از گفتگوهایش با نمایندگان دولتهای خارجی نکوش هم می کرده است. دکتر آدمیت در سنجش رابطه دولت امیر و سلطنت به نوشته های رسمی و نامه های خصوصی امیر استناد می کند و به عنوان شاهد از نوشته های وزیر مختار انگلیس مثال می آورد.

چهار ماه پس از سلطنت شاه و صدارت امیر، کاردار انگلیس می نویسد: « امیر نظام مورد نهایت اعتماد شاه است، رای و میل او تنها راهنمای سلطنت در انجام کارها و اصلاحات مملکت می باشد ... شاه نسبت به هوش و کاردانی امیر نظام همان اعتقادی را دارد که محمد شاه نسبت به حاجی میرزا آقاسی. داشت امیر کاری را انجام نمی دهد مگر اینکه قبلاً با شاه مشورت نماید. ( این معنی حتی در امور بسیار جزئی صادق است. در هر مطلبی اگر فرصت توضیح زبانی نداشته باشد، یادداشت مفصلی به شاه می فرستد و نظر خود را می دهد. ) شاه نیز معمولاً تصمیم خود را به خط خودش می نگارد. » ( 40 )

یکسال بعد شیل می نویسد: « برقرار ساختن امنیت و ترقی وضع عمومی کشور طبعاً موجب تحکیم حکومت گردیده، خاصه دولت امیر نظام بیش از پیش استوار گشته .... شاه دانایتر و کاردانتتر از سابق به نظر می رسد؛

امید می رود بتواند مقامی را که شایسته ی سلطنت است کسب کند. مرتبه آخر که حضور شاه بار یافتم، بسیار سنجیده و درست سخن می گفت. ( شاه را از توجهی که به امور مملکت معمول داشته تبریک گفتم، و خاصه توصیه نمودم که خود را از همه کارها آگاه بدارد. ) « (41)

شش ماه بعد می نگارد: « قدرت امیر نظام همچنان بر جاست، از اعتماد شاه نسبت به او هیچ کاسته نشده، ( اما امیر نظام خردمندانه از تسلط مطلق خود بر شاه کم کرده است ) ... ( شاه در کارهای جاری این اندازه کوشاست که گزارشهای روزانه کشور را می خواند، گرچه به ندرت ممکن است بدون مشورت و تصویب امیر نظام دستوری صادر نماید. ) زندگی خصوصی شاه از قاعده درست بیرون نیست، رفتارش ساده و بی پیرایه است، و حتی شاید بیش از اندازه برای ایران ساده باشد. » (42)

نتیجه ای که آدمیت از مجموع مدارک تاریخی می گیرد این است که امیر هیچ امر دولتی نبوده که شاه را از آن آگاه نگردانده و هیچ تصمیم عمده ای نگرفت مگر آنکه با تصویب شاه بوده باشد، امیر خود مشوق شاه بود و حتی او را وادار می کرد به کارها رسیدگی نماید تا در فن سیاست خبره گردد.

دکتر آدمیت در نهایت، سخن برخی تاریخ پردازان مبنی بر اینکه میرزا تقی خان مانع دخل و تصرف ناصر الدین شاه در اداره مملکت بوده را یکسره باطل و نامعتبر می داند.

اما آیا واقعاً مسئله به همین صورت بوده است؟ آیا امیرکبیر از رابطه معلمی و شاگردی یا حتی پدر و فرزندی خود نسبت به ناصر الدین شاه بیشتر در جهت دور نگهداشتن این ( شاگرد و فرزند لوس خودش که محبتش چون سایه ابر بهاری بوده ) استفاده نمی کرده و تسلطی مطلق بر او اعمال نمی داشته است؟

هر چند امروزه محبت قلبی اکثر قریب به اتفاق ایرانیان نسبت به امیر کبیر به عنوان یک متفکر و اصلاح گر حکومتی و اجتماعی به هیچوجه به کمتر از تعلق عاطفی دکتر آدمیت به این شخصیت بزرگ تاریخی نیست اما واقعیت این است که نتیجه تحقیقات و پژوهشهای انجام شده در این زمینه نشان می دهد که امیرکبیر بجز موارد بسیار جزئی (آنهم بیشتر در امور مالی مانند مخارج دربار و...) ناصرالدین شاه را در جریان گردش امور حکومتی و سیاسی قرار نمی داده است.

## ب - شخصیت مهد علیا :

شخصیت مادر شاه ( مهد علیا ) را باید بشناسیم و روابط شاه و امیرکبیر با او را بررسی کنیم:

جهان خانم مشهور به نواب و ملقب به ( مهد علیا ) دختر امیر محمد قاسم خان قاجار، زن محمد شاه و مادر ناصر الدین شاه و ملك عزت الدوله زن امیر کبیر، زنی بسیار باهوش بود. دکتر آدمیت می نویسد وی بسیار جاه طلب

وتجمل دوست واز زیبایی بی بهره بود. خط و ربطی داشت و به شیوه چلیپا خوب می نوشت. به علاوه در فن مکر زنانه استاد بی بدیل بود منش او را قدرت پرستی و جنون جنسی، می ساخت؛ زندگی او پرورده آن دو عنصر بود. محمدشاه از جهان خانم بدش می آمد و طلاقش داده بود، اما از دست او خلاصی نداشت و در برابرش عاجز مانده بود در دوره فترت بین مرگ محمدشاه و جلوس ناصر الدین شاه به تخت سلطنت، مهد علیا نایب السلطنه وار حکمرانی کرد. شاه تازه بر خلاف رأی مادرش، میرزا تقی خان را به صدرات گماشت این بی اعتنایی در عالم (مادر شاهی) بر وی گران آمد، خاصه بر مادر قدرت طلبی که تا دیروز حکمش روان بود. به هر حال مهد علیا برای خود دستگاهی داشت و علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه پیشکارش بود.

به نظر دکتر آدمیت اسناد معتبر در رابطه با نحوه برخورد امیر کبیر و ناصر الدین شاه با مهد علیا دلالت بر این دارد که مهد علیا از همان آغاز صدارت امیر کبیر به توطئه چینی پرداخت و امیر نه فقط مدارا می کرد، بلکه تقاضاهای او را بر می آورد که دشمنی اش را بر نینگیزاند، شاه مادرش را به خود راه نمی داد و از وی دوری می جست و نکته بسیار قابل توجه اینکه امیر در دلجویی شاه از مهد علیا می کوشید. چهار ماهی از سلطنت شاه و وزارت امیر نگذشته بود که در گزارش نماینده انگلیس می خوانیم: «شاه نسبت به امیر نظام کمال اعتماد را دارد... اما بزرگان مملکت دشمن امیر هستند. و برای اینکه کار را بر او دشوار سازند، از هیچ دسیسه ای رو گردان نیستند. مادر شاه اخیراً تلاش کرد شاید اعتماد پادشاه را از امیر نظام متزلزل گرداند، تیرش به سنگ خورد و کاری از پیش نبرد.» (43)

چندروز بعد امیر گفته بود: «مهد علیا ناراضیان را دور خود جمع کرده و تمام کوشش خود را بکار بسته که اقدامات دولت را تباہ گرداند، و حال آنکه آنچه مهد علیا خواسته بود، من به او داده ام.» (44)

دکتر آدمیت به استناد برخی از اینگونه اسناد نتیجه می گیرد که نه تنها سرای مهد علیا محفل مخالفان امیر و کانون فتنه انگیزی بود، بلکه وی در ضایع کردن کارهای دولت هم کوتاهی نمی ورزیده و باید به خاطر بیاوریم که در این زمان دولت با مشکلات گوناگونی مواجه بود که اساس سلطنت ناصرالدین شاه را تهدید می کرد. معهذاً امیر راه مدارا پیش گرفته و همان اوان به شاه می نویسد: «گمان ندارم نواب به شکست حکم همایون در این شش ماهه اول سلطنت راضی شود، زیرا که دنیا را معلوم است برای وجود مبارک شما و استقامت احکام شما می خواهد... در هر صورت امر با خود سرکار همایون است.» (45) و در نهایت این تصور خطاست که میرزا تقی خان از روز اول با مهد علیا در افتاد، یا با او سر ناسازگاری داشت، اما جان کلام این است که منطق سیاست امیر با نفع افراد آن قوم و قبیله تضاد عینی داشت، چه با مهد علیا یا با عمه ناصرالدین شاه و چه با خان خانان قاجار (سلیمان خان قاجار برادر مهد علیا). کار امیر با آن دار و دسته، روزی به پیکار می کشید یا دقیق تر بگوئیم پیکار آنان آشکار می گردید.

یکسال و نیم از صدارت امیر گذشته، نوشته وزیر مختار انگلیس را می آوریم که: « دولت امیر نظام بیش از پیش استوار گشته است شمار دشمنانش کمتر از سابق نیستند، اما هنوز توطئه ای که بتواند او را براندازد، وجود ندارد. فعلاً قدرت امیر نظام برجاست و حکومتش ایمن. » (46) باز از او می‌شنویم: « در خیال اینکه شاه امیرنظام را معزول گرداند و دیگری را به جای او بنشاند، در بین نیست. و همه قدرت در دست اوست. از این رو رقیبان امیر نظام ضعیف هستند، گر چه خودش به خطر آگاهست که در اصول سلطنت مطلقه، مقام صدر اعظم همواره در معرض خود کامگی و هوس پادشاه قرار دارد ». (47)

کم کم شاه و امیر کار را بر مهد علیا سخت گرفتند. سرای مهد علیا تحت مراقبت قرار گرفت و به دستور شاه هیچکدام از شاهزادگان یا کسان دیگر بدون اجازه نامه کتبی اذن دیدار مادرش را نداشتند و حتی موضوع راندن او از پایتخت مطرح شد.

از نامه های مهد علیا به شاه در این دوران بر می آید که میرزا تقی خان، افراد طایفه قاجار و شاهزادگان را از سگ کمتر کرده بود، به علاوه برای منع رفت و آمد آن کرده ناراضیان به خانه مادرشاه، مقرر گردیده بود محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه در اندرون بنشینید و به هیچکس اذن ملاقات با مهدعلیا را ندهد و فقط روزهای عید مجاز بودند که سراغ آن بانو بروند .

مهمتر از آنها، نامه بسیار ارزنده و زبانداري است که مهد علیا به شیر خان عین الملک برادر زاده خود و ریس ایل قاجار ( پسر دایی ناصر الدین شاه) نگاشته که نکته های معنی داری از آن استنباط می شود: ششاه مادرش را از خود رانده بود، مهد علیا زبان شکایت گشوده، پیامی به وسیله عین الملک به شاه فرستاد که (( باور کرده اند)). از فاش کردن مطلب در نامه خود زیرکانه پرهیز جسته، اما آشکار است که مطلبی راجع به مادر شاه سر زبانها افتاده که مایه رسوایی او گشته بود. « تا حال حرف زنانه بود و اندرونی، حالا دولتی شده و بیرونی. » صحبت از بیرون کردن وی از تهران به میان آمد. در این اوان امیر گل سر سید است و اسباب به دستش افتاده اما مهد علیا در عالم مادر پادشاهی مثل سید الشهداء در صحرای کربلا یکه و تنها مانده. برای من نقلی نیست، و لیکن به حق خدا شاه رسوا می شود. تا زود است معالجه این کار بکند؛ من مقصرم چاره را بکند، دیگران جعل می کنند، قراری بگذارند از این جعلها نشود والله بالله از برای دولت خودشان نقص دارد. کار زیاد بی مزه شده است. اگر شاه خودشان معالجه نکنند، مردم کار پیدا کرده اند، بد هنگامه ای خواهد شد.»

مهد علیا هیچگاه در عمرش چنان خواری و درماندگی و حرمان نکشیده بود، چون ماری زخم خورده به خود می پیچید. اما او زنی نبود که به این آسائنها از میدان در برود. جرگه توطئه چینی درباری را هر طور بود ترتیب می داد. هدفش آشکارا یعنی نابود کردن امیر، و حيله اش این بود که در ذهن شاه این توهم را راسخ گرداند که میرزا تقی خان قصد خیانت و تصاحب تاج و تخت را دارد . آن اندیشه را بوسیله در باریان و بزرگان طایفه قاجار نشر می



داد. به علاوه به قراری که روایت کرده اند در پیش بردن نقشه اش، رقصان و خوانندگان اندرون را که گویا مورد توجه شاه جوان بودند، همدست خود ساخته بود. (48)

و بالاخره اینکه کار امیر و شاهزادگان قاجار و در باریان به رهبری مهد علیا به هیچ سازش و آشتی ای منجر نگردید و خصومت موجود تا بر افتادن امیر از وزارت و نابودی وی ادامه یافت.

در بررسی نوشته های دکتر آدمیت و بسیاری دیگر از پژوهشگران در باره مهد علیا چند نکته مشخص و قابل ذکر وجود دارد :

اول اینکه مهد علیا را زن زیرک و مکار و توطئه گری به شمار آورده اند که بسیار قدرت طلب، تجمل دوست و ضمناً برخوردار از برخی فسادهای اخلاقی همچون جنون جنسی و... بوده است.

دیگر اینکه رابطه وی را با ناصرالدین شاه بسیار سرد و تیره ترسیم نموده اند، به اندازه ای که ناصرالدین شاه نه فقط او را به خود راه نمی داده، بلکه رفت و آمد دیگران به خانه وی را نیز قدغن کرده بود.

و بالاخره اینکه دلایل ضدیت و مخالفت وی با امیرکبیر را سودجویی و منفعت طلبی شخصی ( خود و درباریان فاسد) و همدستی و همراهی با سفارت انگلیس برای روی کار آوردن میرزا آقا خان نوری ( عامل سرسپرده سفارت انگلیس ) و در مجموع بوجود آوردن محیطی آلوده و آکنده از هرج و مرج در دستگاه حکومتی ایران قلمداد کرده اند.

تردیدی وجود ندارد که مهد علیا زن بسیار باهوش، زیرک، بااراده و قدرتمندی بوده است. کافی است به خاطر بیاوریم که وی در دوره فترت بعد از مرگ محمد شاه قاجار تا جلوس ناصر الدین شاه بر تخت سلطنت، یعنی در طول بیش از شش هفته، علیرغم وجود توطئه ها و کارشکنی های فراوان توسط مدعیان سلطنت و مقام صدراعظمی، توانست به عنوان نایب السلطنه از طرف ناصرالدین شاه آنچنان کارهای حکومتی و گردش امور را اداره نماید که نه تنها هیچگونه خلل و آشوبی از سوی مدعیان بر پا نشد، بلکه زمینه و مقدمه انتقال قدرت به شاه جوان نیز به نحوی فراهم گردید که این کار در کمال آرامش و با کمترین اشکال صورت پذیرفت.

بزرگی و اهمیت اقدام وی وقتی نمایانتر می شود که بدانیم اینکار توسط يك زن و در شرایط خاص اجتماعی آن روزگار ایران ( 1848م.) انجام گرفته است. کاری که در طول تاریخ دراز مدت کشور ایران اگر نه بی سابقه که حداقل از موارد بسیار نادر و استثنایی محسوب می شود. در مورد قدرت طلبی و تجمل دوستی وی نیز باید اذعان نمود که نامبرده چه در دوران محمدشاه به عنوان همسر شاه و مادر ولیعهد و چه در زمان ناصرالدین شاه به عنوان مادرشاه در حد عرف معمول هم از قدرت برخوردار بوده و هم از امکانات تجملی. هر چند در تحقیقی که استاد گرامی مرحوم دکتر عبدالحسین نوایی از زندگی مهد علیا انجام داده اند مشخص نموده اند که مهد علیا به

عنوان مادر شاه ایران از ثروت چندانی برخوردار نبوده و زندگی روزانه اش بر خلاف شایعات متداول از تجملات و بریز و بپاش های آنچنانی به دور بوده است.

راجع به چگونگی رابطه مهد علیا و ناصرالدین شاه نیز نمی توان به صراحت اظهار نظر نموده و آنرا گرم و صمیمانه یا بر عکس سرد و خصومت بار تشریح کرد. به نظر می رسد این روابط بیشتر یک نوع رابطه رسمی و درباری متداول در دربار قاجار بوده و رابطه بین این مادر و فرزند با توجه به مقام پادشاهی فرزند از چهارچوب قواعد و رسوم آن زمان خارج نبوده است. چه اگر سردی و کدورت فوق العاده را در این رابطه ملاک قرار دهیم، پس اصولاً سایر مواردی که بر کناری و قتل امیر کبیر را ناشی از توصیه ها و تلقینات وی در شاه می داند موضوعیت پیدا نمی کند و یا اگر بر عکس آنرا خیلی گرم و صمیمانه بدانیم، باز هم نقض غرض بوده و در چنین محیط صمیمانه ای دیگر نیازی به طرح توطئه و پیگیری و مداومت آن احساس نخواهد شد و از همان اول صدراعظم به دستور شاه مجری تمایلات و خواسته های مادر شاه خواهد گردید.

و در مورد همراهی و هم دستی وی با سفارت انگلیس نیز کافی است نگاهی به مکاتبات و اسناد وزیر مختار و سایر مقامات انگلیسی از جمله همسر وزیر مختار در مورد مسایل مربوط به مهدعلیا بیندازیم؛ که جز بدگویی و نکوهش خصوصیات منفی این زن، چیزی در آنها مشاهده نمی شود و خصوصاً در مواردی که به نحوی به ارتباط وی با امیر کبیر پرداخته می شود در این اسناد هیچگونه نکته مثبت و تایید آمیزی از رفتار و گفتار مهد علیا به چشم نمی خورد.

آیا واقعاً نمی توان این برخورد وزیر مختار انگلیس و همسرش و اصولاً سفارت انگلیس با مهدعلیا را به تایید ضمنی این سفارت از امیر کبیر ( بخاطر اندیشه های کنسلیطوسیونی) وی ارتباط داد ؟

گفتیم که مهد علیا زنی بسیار باهوش، زیرک و حتی سیاستمدار بوده است. ذکاوت و بینش سیاسی وی بسیار فراتر از زنان و حتی مردان و سیاستمداران عصر خود ( بجز امیر کبیر) بود. البته طبیعی است که وقتی صحبت از بینش سیاسی مهد علیا می کنیم منظورمان اموری نیست که خیر و صلاح عمومی جامعه در آن مستقر باشد، چه اگر اینطور بود که مقام وی را باید در حد یک نابغه و اسطوره سیاسی واجتماعی پاس می داشتیم. آنچه در بحث ما مورد نظر است بیشتر حول محور شناخت وی از منافع طبقاتی خود و خانواده اش در ارتباط با حرکتهای و جریانهای سیاسی دور می زند که در این زمینه مهدعلیا بی تردید سرآمد تمامی بزرگان طایفه قاجار اعم از شاه و شاهزادگان و درباریان بود. او با مشاهده اعمال و عملکرد امیرکبیر و پی بردن به ماهیت افکار وی و همچنین عکس العمل نمایندگان سیاسی قدرتهای خارجی و خصوصاً رفتار تایید آمیز وزیر مختار انگلیس به سادگی خطری که مقام سلطنت ( استبدادی ) و اصولاً حاکمیت خاندان قاجار را تهدید می کرد را حس کرده و در صدد مقابله با آن برآمده بود.

نوع عكس العملهاي وي نيز با توجه به ميدان عملياتي كه در آن روزگار يك زن ( هر چند مادر شاه ) مي توانست داشته باشد، نيز كاملاً طبيعي بوده و ايشان نمي توانسته در رفتارهاي سياسي خود از روش ديگري ( به غير از آنچه مكر زنانه ناميده شده ) استفاده نمايد.

علي ايحال اگر برخوردهاي وي با امير كبير و هشدارهاي مداوم او به شاه از جنبه اثري كه بر توقف روند پيشرفت و اصلاحات جامعه و آگاهي مردم ايران گذاشت را قابل مذمت و نكوهش مي دانيم، با نگاهی از زوايه اي ديگر و از منظر منطقي كه خودش براي اينگونه اعمال قائل بود ( حفظ قدرت سياسي و اجتماعي خاندان قاجار و تثبيت سلطنت ناصر الدين شاه ) بي گمان بايد در قضاوت خود رعايت انصاف را نموده و از نسبت دادن تمامی خصائل منفي به مهد عليا خودداري نمايم.

## ج - اصول حكومت امير كبير :

اما درباره اصول حكومت و رابطه صدارت امير كبير با سلطنت ناصر الدين شاه هم توضيح مي دهيم:

مظهر حاكميت دولت، سلطنت بود كه ( وديعه الهي ) به شمار مي رفت منشا اين تصور، حقوق الهي پادشاهان است كه جوهر فلسفه سياسي مشرق زمين را در سير تحول تاريخ ( تا پيش از برخورد با دانش سياسي غربي ) همان مي ساخت. در آن زمان اصلاح حاكميت به مفهوم جديد آن در فلسفه سياست بكار نمي رفت، و تعبيري كه رواج داشت ( حقوق سلطنت ) و حقوق رياست بود كه دقيقاً به معنای ( حقوق حاكميت ) استعمال مي گرديد . نکته عمده ديگر اينكه ملت به عنوان منشاء قدرت دولت درست شناخته نبود ولي بايد دانسته شود كه لغت ( ملت ) و ( وطن ) به مفهوم جديد سياسي ( متمايز از معنای كلاسيك ديني آن ) تميز داده مي شد. در نامه هاي رسمي امير، تعبيرهايي چون ( غيرت ملت و خاك ) و ( عزت ملتي ) آمده كه انعكاسي است از اندیشه هاي ناسيو ناليستي وي.

در نظام سياسي ايران دستگاه صدارت نماينده قدرت سلطنت بود و صدراعظم و وكيل پادشاه. اما حد اختيار و اقتدار صدر اعظم در اداره دولت، بستگي داشت با شخصيت سياسي او در رابطه با قدرت شهريار وقت.

امير كبير در داشتن اختيار براي انجام كارها ( ذوالرياستين ) بود و شاه در فرمان خود او را مسؤول ( هر خوبي و بدی ) دانست كه در کشور روي دهد. او قدرت دستگاه صدارت را به حد اعلاي آن رسانيد و تمام تصميمهای مهم از خودش بود و بسيار نادر اتفاق مي افتاد كه در آن تصميمها تصويب شاه را لازم شمرد. در اوایل سلطنت ناصرالدين شاه به تعبيري حكومت مملكت يكسره به امير واگذار گشته بود .

ناصر الدين شاه مي نويسد : « به اين قدرت پيشكار و وزير ابدأً به ايران نيامده بود. » و وزير مختار انگليسي اعتقاد داشت كه : « امير نظام در حكومت مختار است و شاه را در اداره امور مي توان معادل صفر شمرد. »

ماهیت حکومت امیر را نمونه ای از (استبداد منور) شناخته اند. واتسون منشی سفارت انگلیس در این باره می نویسد: «میرزا تقی خان که برای تجدید حیات ایران بر خاست، یگانه مردی بود که که کاردانی و وطن پرستی و اخلاق استوار، همه در شخصیت او جمع آمده بود و می توانست رهبری کشتی دولت را به عهده گرفته، از میان صخره ها و خطرهایی که بر سر راه داشت بگذراند و سلامت به مقصد برساند.» (49) نویسنده صدر التواریخ که تحت سرپرستی اعتماد السلطنه پسر قاتل امیرکبیر، زندگانی او را نگاشته، می گوید: «در عهد امیر چنان نظمی به کار بود که گرگان را از گوسفندان هراس بود. و جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند، ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خود سری نداشتند، و به عزل او می کوشیدند و آخر پشیمان شده، و قدر و مرتبه امیر را شناختند که بقا و دوام او باعث نظام ملک و ملت بوده.» (50)

مفهوم نظم میرزا تقی خانی در دولت نیرومند مرکزی که تاسیس کرد، نیک متجلی است. در دوره قاجار هیچگاه قدرت مرکزی به حد روزگار امیر نرسید و هیچگاه اداره امور کشور به آن اندازه متمرکز نگشت. فرمان دولت تا نهایت نقطه جغرافیایی مرز بلوچستان (یعنی تا سر حد سند) روان بود و همه ایالات دور افتاده سر حدی به فرمانبرداری پایتخت سر نهادند.

تحریکی که امیر در اساس دستگاه دولت به وجود آورد، طبیعتاً در سیاست خارجی ایران نیز موثر افتاد. خاصه اینکه دولت جهت سیاسی خود را مشخص کرد، هدف معینی را داشت و به سوی آن مقصد پیش می رفت. این بار انفعال از جانب روسیه و انگلیس بود و تصادم سیاست ایران با آن دو کشور اجتناب ناپذیر. در این کشمکش گاه امیر پیروز می گشت و گاه شکست می خورد. اما مهمتر از همه آن پیروزیها و شکستها این بود که سیاست خارجی ایران از انحصار روسیه و انگلیس درآمد. از یک سو ایران تا اندازه ای ابتکار سیاسی را در دست خود گرفت و در پاره موارد در جهت عکس منافع آنان قدم برداشت و از سوی دیگر روابط سیاسی دولت را از مرز مناسبات با روسیه و انگلیس خارج کرد و علیرغم نظر هر دو توجه خویش را به امریکا و اتریش و پروس معطوف گردانید.

سیاست خارجی میرزا تقی خان جهات مختلف داشت و مجموعاً سیاست ملی او را به وجود می آورد. نخستین برخوردش با سیاست روسیه و انگلیس این بود که دست مداخله آنان را در امور داخلی ایران برید. تاثیر سیاست های خارجی امیر را به روشنی در نامه عتاب آمیزی که ناصرالدین شاه پس از مرگ امیر کبیر خطاب به جانشین او میرزا آقا خان نوری نوشته ملاحظه می کنید: «آن اصلاحات چه شد؟ پول ما به کجا رفت؟ ما با انگلیسی ها جنگ نداریم، اما راضی هم نمی شویم هر روز خورده فرمایش گوش گیریم و قسمتی از مملکت را جدا سازیم. چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند و این توپ و تشرها را نمی زدند؟ وقتی سفیر آنها شرفیاب می شد، به زانو در مقابل ما خم می شد.» (51)

در کار امیر هم انگلیس و هم روسیه هر دو اخلال می کردند و طالب برکناری او از حکومت بودند ولی قدرت امیر تا حمایت ناصر الدین شاه را با خود داشت بر نیروی هر دو حریف می چربید.

کینه و دشمنی هیأت اعیان و درباریان و همچنین قدرتهای خارجی با امیر ادامه یافت تا اینکه شاه نسبت به روش و سیاستهای امیر (نسبت به خودش و خاندان قاجار) مضمون شد و دست از پشتیبانی او بر داشت و از همین زمان بود که دولت امیر کبیر به راه تباهی افتاد .

امیر محکوم نظام سیاسی ایران و نظم میرزا تقی خانی گردید، نظمی که با نفع طبقه اعیان داخلی و نفع استعمار خارجی تضاد کامل داشت.

یکی از معانی شگرف دولت امیر کبیر این بود که قدرت را در راه سوء به کار نبرد . البته در نظام حکم رانی او عنصر جبر وجود داشت و خیلی هم وجود داشت. اما برای اجرای نقشه اصلاحات دامنه دارش در وضع و حالت اجتماعی زمان، جبر غیر قابل پرهیز و شرط ضروری بود. از امیر کبیر و ایران گذشته، اساساً در مورد هر جامعه وامانده و عقب افتاده دیگری، تحولات تند و سریع بدون عامل جبر امکان پذیر نبوده و نیست. ولی نکته اصلی این است که قدرت به نحو صحیح اعمال گردد، و امیر چنین کرد.

ممکن است ادعا شود که زمانه امان نداد که قدرت صالح میرزا تقی خان تغییر ماهیت دهد و به قدرت ناصالح و منفی تبدیل شود و به فساد بینجامد. شاید چنین باشد. زیرا از فطرت آدمی و ضعفهای نفسانی بی خبر نیستیم و می دانیم که قدرت در اصل، فساد پرور است. اما ما در اینجا با واقعیات و امور متحقق تاریخی کار داریم و واقعیت این است که قدرت، خوی او را فاسد نکرد. به این دلیل بود که میرزا تقی خان به نیروی فکر و شخصیت خود مغرور بود و خود را سر آمد همگان می دانستند ولی این غرور به سوء استعمال قدرت نینجامید و یک انتقاد اصولی بر امیر کبیر ( از جهت رعایت خیر و صلاح کشور و مردم ایران) این است که او قدرت را به حد لازم به کار نبست. در فلسفه قدرت باید تمیز داده شود که تنها معیار ارزیابی قدرت، نفس قدرت نیست، بلکه نحوه به کار بردن آن است. هرچند می دانیم که « قدرت به فساد می رسد و قدرت مطلق به فساد مطلق می انجامد. » (52).

به تعبیری دیگر « هر گاه کسی بر پشت کره خاک دست خویش مطلق دید ، دل او چون سر چوگان به همگان کژ شود و بر اطلاق فرق مروت را زیر قدم بسپرد. » (53).

## د - سنجش مقام تاریخی امیر کبیر :

در رابطه با سنجش مقام تاریخی امیر کبیر و تاثیری که وی بر روند افکار و اقدامات اصلاح گرایانه و روشهای اجتماعی گذاشت، من حیث المجموع مقام اجتماعی او را در چند جهت اصلی می شناسیم :

یکی اینکه نماینده ناسیونالیسم ایرانی است در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپایی. دیگر اینکه نماینده اصلاح سازمان سیاسی و اخلاق مدنی است. و سوم اینکه مروج دانش و فرهنگ و صنعت جدید غربی است. یکی از

تاریخ نگاران انگلیسی به نام جی. کلی (J. KELLY)) که کتابش را با اخلاص تمام به سر ریدر بولارد (SIR READER BULLARD) سفیر اسبق انگلیس در ایران ( که نسبت به کشور ایران بسیار بد خواه و بد اندیش بوده) تقدیم نموده، این عقیده را دارد: « ایستادگی میرزا تقی خان در دفاع از حقوق حاکمیت ایران، در سیاست او علیه دو دولت نیرومند روسیه و انگلیس جلوه گراست، گرچه گاه به تعصب در ملت پرستی و شوونیسم می رسید.» (55)

امیر کبیر برای پیش بردن نقشه اصلاحات خود نیازمند طبقه جوان فکر و فعال بود. البته در دوره او چنین طبقه ای هنوز تشکیل نیافته و چنان افرادی انگشت شمار بودند. از این نظر میرزا تقی خان تقریباً بی یار و یاور و دست تنها بود و این خود یکی از عمده دشواریهای دولت او بود.

خودش به این نقص مهم آگاه بود و دنبال آدم آگاه و کاردان می گشت و خاصه به پرورش عنصر جوان تحصیل کرده، و توجه خاصی مبذول می داشت.

میرزا حسین خان بیست و سه ساله را به مصلحت گذاری بمبئی فرستاد، میرزا ملکم هجده ساله و نظرآقا و میرزا محسن و میرزا یوسف خان را به خدمت دستگاه گماشت. این خود مقدمه به وجود آمدن کانون متشکلی از عناصر اصلاح طلب و ترقی خواه در هیات دستگاه دولت گردید که با گذشت زمان نیرو گرفت. چند نفر از افرادی که نام بردیم در سیر تحولات سیاسی ایران در نسلهای بعد تاثیر زیادی بخشیدند. میرزا حسین خان سپهسالار به عنوان نماینده قانون خواهی و بزرگترین وزیر و اصلاحگر پس از دوره امیر کبیر است. میرزا ملکم خان به یکی از نامدارترین اندیشه گران سیاسی ایران در قرن نوزدهم تبدیل شد و میرزا محسن خان مشیرالدوله نیز از مردان آزادی خواه به شمار می آید که در تأسیس عدلیه جدید خدمات زیادی انجام داد. میرزا یوسف خان مستشارالدوله نیز از مروجان آزادی و مشروطیت شد که سر فصل جدیدی در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی کشور ایران گشود.

## نتیجه گیری :

قدرت چون شمشیر دو دم است . جهت صالح و جهت ناصالح دارد . قدرتی که در جهت صالح بکار بسته نشود به نابودی آن انجامد و قدرت ناصالح جانشین آن می گردد. تاریخ ما پر است از شواهدی که قدرت به فساد و جنون رسیده و نابود گشته است.

در جهت مقابل باز تاریخ گواهی می دهد که چون قدرت سالم، درست و به حد لازم به کار نیفتاد خود را بسوخت و خاکستر شد و جای آن را قدرتی گرفت که تبهکار و نابکار بود .

مرد سياسي ای چو اميرکبير که خود را نماينده اراده و خاسته هاي ملي مي داند و خود را سردمدار اصلاح و ترقي و پیکار عليه استعمار مي شمارد و يا مقام پطرکبير را در شخصيت تاريخي خود مجسم مي بيند، و مي بايستي در بر انداختن ويران گران فتنه انگيز داخلي و خارجي چاره اي مي انديشيد که نينديشيد و مخالفان اصلاح و ترقي را که در حفظ منافع طبقاتي خود مي کوشيدند را محکوم و منکوب نکرد.

سرنوشت امير و حکومتش مختوم بود. به گفته خودش خواستند او را « بالمره خراب، و هم جميع کارهاي پخته را خام » گردانند و چنين کردند.

شاه را دشمنان امير محاصره کردند. عوامل توطنه عزل و نهايتاً قتل اميرکبير طبق اسناد موجود عبارت بودند از: مهد عليا، ميرزا آقاخان نوري، پسر دايي هاي شاه از جمله شيرخان عين الملک ايلخان طايفه قاجار، سردار محمد حسن خان ايرواني داماد محمد شاه و مهمتر از همه وزراي مختار انگليس و روسيه.

سرنوشت امير در نهايت ملعبه ي دسيسه دربار و بازچه سياست انگليس و روسيه شد. در عزل امير، جهت اصلي فعاليت شامل اقدامات مهد عليا، شيل وزير مختار انگليس و ميرزاآقا خان نوري بوده است. اما در مورد صدور حکم قتل ميرزاتقي خان، علاوه بر عوامل مذکور نقش پرنس دارلکورکی وزير مختار روسيه به نظر اينجانب از همه پر رنگ تر مي نمايد و در حقيقت آخرين ميخ بر تابوت امير کبير را پرنس دالگورکي با زيرکي تمام کوبيد.

نظريه عمومي پژوهشگران و متخصصين اين است که پس از عزل اميرکبير، پرنس دالگورکي ساده لوحانه و صرفاً در جهت عکس العملي نسبت به انتصاب ميرزاآقا خان نوري آنگلو فيل به صدراعظمي در يك اقدام انسان دوستانه به حمايت از اميرکبير برخاست و تصميم گرفت تا وي را تحت حمايت کشور روسيه قرار دهد. اقدام وي در محاصره منزل اميرکبير و سپس اشاعه اين شايعه که از امپراتور روسيه درخواست نموده تا رسماً مراتب حمايت خود را از اميرکبير به پادشاه و دربار ايران اطلاع دهد، بر خشم و نگراني و هراس شاه بقدري دامن زد که پس از حدود دو ماه از برکناري امير کبير دستور قتل وي را صادر نمود.

جملگي پژوهشگران ( حتي با نقل قول از مکاتبات و اظهار نظر هاي شيل) معتقدند که پرنس دالگورکي که از نظر رواني بسيار عصبي بوده و زود بر مي آشفته و نسبت به هر قضيه اي عکس العمل آني و شديد نشان مي داده با سوءسياست و تدبير خطاي بزرگي مرتکب شد و با اعلام اينکه در صدد است با دستور امپراتور روسيه امنيت جاني امير کبير را تأمين نمايد، آلت بدبختي و عدم وزيري گرديد که از روي صفا مي خواسته کمکي به حفظ جان او بکند. شاه زاده روس که از نتيجه کار سابقش ( محاصره خانه امير کبير به قصد حمايت از وي) سخت افسرده دل بود چون گزارش وقايع را به پترزبورگ نوشت و رسيدن جواب نزديک شد، آشکارا به گزاف گفته بود همين چند روزه در انتظار وصول دستور دولتش مي باشد که به سرنوشت نامعلوم ميرزاتقي خان خاتمه داده شود. سرنوشت نامعلومي که زود معلوم گشت. دشمنان امير اين لاف بي ملاحظه دالگورکي را به گوش شاه رساندند که از جانب

دولت روسیه تقاضایی مبنی بر تامین جانی میرزاتقی خان خواهد رسید و برای اینکه شاه در محذور نیفتد اعدام امیر را پیش از وصول چنین تقاضایی لازم شمردند. (54)

اعتقاد داریم اینگونه قضاوت در مورد اقدامات پرنس دالگورکی سطحی و ساده انگارانه خواهد بود.

از آنجا که لبه تیز حملات امیر کبیر در امر مبارزه با توسعه طلبی های قدرتهای بیگانه همواره متوجه اقدامات دولت روسیه تزاری بوده و بنا به مدارک و اسناد بسیار فراوان، وی همواره در جهت مخالفت و ضدیت با اقدامات استعماری روسیه در ایران (حتی در مورد اجرای مفاد عهد نامه ترکمن چای) حرکت می کرده، طبیعتاً هرگونه اقدام وزیر مختار روسیه در رابطه با سرنوشت امیرکبیر را نمی توان از جنبه انسانی و حفظ حیات وی و احیاناً باز گرداندنش به صحنه قدرت ارزیابی نمود.

از طرف دیگر پرنس دالگورکی نماینده سیاسی قدرت بزرگی بوده که در آن زمان لاف برابری و حتی برتری بر سایر قدرتهای استعماری کشورهای اروپایی از قبیل انگلستان و فرانسه می زده و بنابراین نه تنها به هیچوجه نمی توانسته انسان ساده لوح و احمقی باشد که حتی در زیرکی و سیاسی شاید از سایر همگان خود نیز برتر بوده است.

منطق حکم می کند که وی بخاطر از سر راه برداشتن شخصیتی که قدرت و اعتبار امپراتوری روسیه را به ستیز می خوانده در جهت محدودیت و کم رنگ کردن آن می کوشیده یک اقدام اساسی صورت تا دهد هم از ائتلاف احتمالی آتی این شخصیت با قدرت رقیب (انگلستان) جلوگیری نموده و هم حکومت و دولت ایران را به ورطه هرج و مرج و آشفتگی قلبی سوق دهد تا منافع دولت خود را تامین نماید .

به این دلایل است که نگارنده نه تنها اقدامات سیاسی وی در رابطه با سرنوشت امیرکبیر را احساسی و انسان دوستانه ارزیابی نمی کند که رجاء واثق دارد این اقدامات دقیقاً بسیار زیرکانه و برنامه ریزی بوده و نتیجه آن نیز کاملاً در جهت تامین منافع و خواسته های امپراتور روسیه آشکار گردید.

## پی نوشت :

28 - آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، ص 19.

29 - همان، ص 62.

30 - همان، ص 158.



31 - همان، صص 265 به بعد.

32 - همان، ص 216.

33 - همان، ص 212.

34 - همان، ص 222 به نقل از: R.watson, p.404.

35 - کنسلیطوسیون = قنسطیطوسیون: پیش از وضع لغت مشروطه به معنی حکومت مشروط به قانون، از این واژه با همان مفهوم استفاده می شده است.

برای اطلاع بیشتر نک: یادداشتهای ملک المورخین، اهتمام عبدالحسین نوایی، زرین، تهران 1368، ص 260.

36 - آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران، ص 223. به نقل از: میرزا یعقوب خان طرح ( عریضه محرمانه) به ناصرالدین شاه راجع به اصلاحات، نسخه خطی.

37 - همان، ص 226. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 147/60، گزارش استیونس راجع به ملاقات با امیرنظام، 1849.

38 - همان، ص 226. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 153/60، شیل به پالمستون، 22 اوت 1850.

39 - همان، ص 226. به نقل از متن نامه شیل به امیرکبیر به تاریخ 22 جمادی الثاني 1266 / 1849م..

40 - همان، ص 663. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 144/60، فرانت به پالمستون، 26 ژانویه 1849.

41 - همان، ص 663. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 150/60، شیل به فرانت، 23 فوریه 1850.

42 - همان، ص 664. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 153/60، شیل به پالمستون، 22 اوت 1850.

43 - همان، ص 666. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 144/60، فرانت به پالمستون، 26 ژانویه 1849.

44 - همان، ص 666. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 144/60، فرانت به پالمستون، 31 ژانویه 1849.

45 - همان، ص 667. به نقل از مجموعه کاغذهای امیرکبیر، نسخه خطی، ربیع الاول 1265.

46 - همان، ص 668. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 150/60، شیل به پالمستون، 23 فوریه 1850.

47 - همان، ص 668. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 153/60، شیل به پالمستون، 22 اوت 1850.

48 - همان، ص 673. به نقل از یادداشت خان ملک ساسانی.

خلاصه یادداشت خان ملک ساسانی را نقل می‌کنیم: از دختران اندرون که با مهد علیا دمساز بودند یکی سلطان خانم رقاصه مهد علیا بود و دیگری زن آوازخوانی بود که مورد علاقه عزت الدوله (همسر امیرکبیر) بود.

سلطان خانم دختر گستاخی بود، شاه به او مهری داشت و اغلب با او بازی ورق می‌کرد. دختر رقاصه هم ضمن بازی به عشوه و کنایه چیزها می‌گفت: یا صورت شاه را در ورق شبیه امیرکبیر می‌کرد و یا به جسارت می‌گفت تصویر آن یارو را که می‌خواهد شاه بشود، بکشید. (بنا به اظهار خان ملک ساسانی این داستان را از مادرش دختر عبدالعلی خان ادیب الملک شنیده که خود از خانم های دربار بود. حقیقت این قصه ها هرچه باشد زمینه حکایت هایی که زیانزد زنان اندرون بود را بازگو می‌نماید). این را نیز می‌دانیم که سلطان خانم رقاصه زن علیقلی میرزا وزیر مهد علیا گردید.

49 – همان، ص 205. به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس 146/60، شیل به پالمستون، 15 دسامبر 1849.

50- همان، ص 212. به نقل از r.watson,p.404

51 - همان، صص 759 – 758 به نقل از دست خط شاه ضمیمه روزنامه ستاره غرب.

52 – همان، ص 680. به نقل از گفتار معروف «جان اکتون».

53 – همان، ص 680. به نقل از ترجمه کلیله و دمنه، چاپ مینوی، ص 292.

54 – همان، ص 724.

55 – همان، ص 216. به نقل از J. Kelly , p.604

